**بررسی تطبیقی فیلم نامه سیاوش خوانی با داستان سیاوش در شاهنامه**

فروغ معیری، کارشناس ادبیات نمایشی دانشگاه دامغان

علیرضا خوشنویس، استادیار دانشکده هنر دانشگاه دامغان

**چکیده**

این مقاله جهت بررسی میزان وفاداری بهرام بیضایی به اصل داستان در شاهنامه تنظیم شده است. فیلم نامه سیاوش خوانی به شکلی نوشته شده است که قابل اجرا به عنوان یک نمایشنامه نیز باشد ودر واقع برای بررسی میتوان آن را به دو بخش فیلم نامه ای و نمایشنامه ای تقسیم کرد. بخش فیلم نامه ای آن شامل زندگی مردم چند آبادی میشود که قصد برگزاری یک آیین هرساله برای برکت محصولات کشاورزی دارند، در این بخش همه اجزای متن به شکل فیلم نامه است، و بخش دوم که بخش نمایشنامه ای آن است مربوط به زمان اجرای آیین براساس داستان سیاوش در شاهنامه میشود که ساختار متن، اجرا وحتی دیالوگ های آن نیز علاوه برکهن شدن متناسب با موضوع آیین، نمایشنامه ای نیز میشوند. بیضایی با هنرمندی تمام جزئیاتی را به داستان سیاوش در فیلم نامه جهت نمایشی و منطقی کردن آن افزوده است که بسیاری از نقاط مبهم وسؤال برانگیز شاهنامه را برطرف میکند.

علاوه بر موارد ذکر شده در فیلم نامه تأثیراتی نیز از آیین های سیاوش خوانی وتعزیه به چشم میخورد که تقدس وبیگناهی سیاوش را درحد معصومین واقعه کربلا نشان میدهد، مثل تشنه لب کشته شدن سیاوش که مارا به یاد تشنه لب شهید شدن امام حسین(ع) ویاران ایشان در کربلا می اندازد.

وسرانجام هدف از نگارش این مقاله نشان دادن موجه بودن یا نبودن برخی رخدادها در شاهنامه نیست بلکه این پژوهش به بررسی توانایی، تلاش ودقت بهرام بیضایی در جهت نمایشی کردن داستان سیاوش برای اجرا میپردازد. چرا که شاهنامه بر اساس اساطیر وافسانه ها به نظم در آمده است و غیرمنطقی بودن رخدادها در افسانه ها امری طبیعی است. اما به گفته بیضایی نمایش نمایش است و شخصیت می‌طلبد.

**واژگان کلیدی**: سیاوش، بهرام بیضایی، آیین، نمایشنامه، شاهنامه

**مقدمه**

 شاهنامه تازمانی که به دست فردوسی برسد تاریخی را پشت سر گذاشته است. در قرن چهار ساسانیان تاریخ خود را بر پایه اساطیر اوستا وآنچه زرتشت به آنان داده بود آغاز وتحت عنوان خوتای نامک مکتوب کردند. بعد از فروپاشی ساسانیان توسط اعراب ودوقرن سکوت میل به بازسازی تاریخ باستانی در مردم زنده میشود وخوتای نامک های زمان ساسانیان به عربی ترجمه میشوند ونامش را سیرالملوک میگذارند. سپس در سده سوم وچهارم هجری که عصر زرین فرهنگ ایران نام دارد شاهنامه های زیادی پدید آمد که یکی از مهمترین آنها شاهنامه ابومنصوری بود که تنها مقدمه ای از آن باقی مانده است و نسخه ای از آن به دست دقیقی میرسد، دقیقی هزار بیت برای آن می سراید اما بعد از آن کشته میشود. سپس در سال 369 یا 370 فردوسی به کمک امیرک منصور نسخه ای از آن را به دست می آورد وتوسط وی حمایت مالی میشود که شاهنامه را به پایان برساند. سرانجام فردوسی در سال384 نگارش اول آن را به پایان میرساند. بعد از آن دوباره در شاهنامه دست می‌برد، ویرایش می‌کند، داستان زیادی به آن می افزاید وسرانجام در سال 400 نگارش دوم آن را به پایان می‌رساند.

 این اثر اکنون یکی از مهمترین منابع ادبی وفرهنگی ایران است که سرچشمه تولید متون ادبی بسیاری از جمله شعر وداستان وادبیات نمایشی شده است. سیاوش خوانی یکی از همین آثار اقتباسی است که بهرام بیضایی آن را طی یک ماه از نیمه آبان تانیمه آذر 1372 نوشته است. همان طور که از نام اثر پیداست بیضایی آن را براساس داستان سیاوش شاهنامه به صورت یک متن نمایشی در آورده است.

 در این مقاله به شیوه پژوهش غیر مستقیم ومطالعه منابع گوناگون و بر اساس مقایسه بین دو روایت بیضایی وفردوسی به بررسی جوانب نمایشی فیلم نامه ومیزان پایبندی نویسنده به متن شاهنامه وتأثیراتی که در شیوه روایت از اسایر وکهن الگوها گرفته وسپس با عناصر نمایشی شاهنامه ادغام کرده است میپردازیم.

 در رابطه با موضوع این پژوهش تعدادی مقاله وجود دارد که شامل دومقاله، یک ماهنامه ویک مصاحبه با نویسنده میشود. مقاله اول مربوط به جعفر پایور است که طی بررسی آیین های سیاوشی از فیلم نامه بیضایی به عنوان مستندترین سند هنری که از ساختار این آیین ها الهام گرفته است نام میبرد و فیلم نامه را بر اساس برداشت های بیضایی از شاهنامه مورد تحلیل وبررسی قرار میدهد. مورد دیگر مصاحبه حمید امجد با بهرام بیضایی است که در رابطه با چگونگی شکل گیری فیلم نامه بر اساس شاهنامه واجزای آن با هم به گفت وگو نشسته اند. نمونه دیگر، یک ماهنامه مربوط به بهمن 1386 است. در این مقاله بعد از آوردن زندگی نامه و فهرستی از آثار بیضایی، از سیاوش خوانی به عنوان یکی از بهترین آثار وی از زبان خودش یاد میکند و به ستایش توانایی های بیضایی در چگونگی نمایشی کردن داستان سیاوش می‌پردازد و تحلیل مختصری از فیلم نامه می‌کند.

 همه این نمونه ها در حد نه چندان مفصل به نقد وبررسی فیلم نامه بیضایی میپردازند وهیچکدام جزء به جزء فیلم نامه را با شاهنامه مقایسه نمیکنند. تنها یک مقاله تحت عنوان انواع بازنویسی وبازآفرینی های بهرام بیضایی از داستان های کهن از رقیه وهابی دریاکناری ومریم حسینی وجود دارد که همه آثار اقتباسی بیضایی از جمله سیاوش خوانی را به عنوان یکی ازاین آثار با اصل داستان مقایسه میکند. این مقاله سیاوش خوانی را یک بازنویسی وفادارانه با کمترین تغییر در اصل داستان معرفی میکند وطی دو صفحه به قیاس کلی و نه جزءبه جزء بین این دو متن میپردازد.

**بررسی آثار**

از نام آثار بیضایی پیداست که وی علاقه و توجه ویژه ای به افسانه ها، اساطیر و فولکلور ایران وجهان به ویژه شرق دارد که در اکثر یا تمام آثارش رگه هایی از این توجه به افسانه ها دیده میشود. این مقاله نیز به بررسی فیلم نامه سیاوش خوانی که برگرفته از داستان سیاوش شاهنامه است وقیاس بین روایت فردوسی و روایت بیضایی از این داستان میپردازد. داستان سیاوش از بخش پهلوانی شاهنامه است که شامل سه قسمت میشود بخش اول تولد تا رفتن برای جنگ، بخش دوم از رفتن به سمت توران تا کشته شدن وی و بخش سوم ماجرای کیخسرو وانتقام او ازخون پدر میشود. در این مقاله که داستان بر اساس فیلم نامه بیضایی مورد بررسی قرار میگیرد بخش اول و دوم مد نظر است زیرا فیلم نامه به روایت بخش اول ودوم این داستان ومختصری از بخش سوم می پردازد.

فیلم نامه-نمایشنامه سیاوش خوانی نه ماجرای سیاوش بلکه داستان روستایی است که آیین سیاوش خوانی براساس روایت شاهنامه وبه عنوان مراسم هرساله برای برکت محصولات کشاورزی وصلح بین مردم درآن جا اجرا میشود. برای مقایسه این اثر با روایت اصلی سیاوش در شاهنامه ابتدا باید فیلم نامه را به دوبخش فیلم نامه ای و نمایشنامه ای تقسیم کرد. سپس هر بخش را به صورت مجزا با روایت شاهنامه مورد مقایسه قرار داد. بخش اول بخش فیلمنامه ای آن است وشامل جهان کلی فیلم نامه میشود که دو یاسه روز از زندگی مردم یک آبادی و آنچه به آنها در زمان اجرای آیین هرساله سیاوش خوانی میگذرد را روایت میکند . این بخش از ابتدای فیلم نامه یعنی قبل از شروع سیاوش خوانی و مرحله ای که نخشب در حال انتخاب بازیگر از میان مردم آبادی است تا شروع اجرای آیین است که هم از نظر دیالوگ نویسی هم ساختار متن، فیلم نامه ای وبا زبانی نزدیکتر به زبان حال حاضر نوشته شده است، وعناصرمشترکی بین آن با داستان سیاوش دیده میشود که تناسب وتشابه قابل توجهی بین فضای فیلمنامه با فضای داستان سیاوش به وجود می آورد. به طور مثال: روستا دو خان به نام یاسان و قیرات دارد که گویی دشمنی وکینه دیرینه ای برسر زمین های آبادی باهم دارند که خود بازنمودی است از کاووس وافراسیاب واختلاف بین آندو. افراسیاب و کاووسی که همین دو خان بزرگ قرار است نقش خوان آنها در نمایش باشند وباتوجه به جایگاهی که خودشان در آبادی دارند افرادشان را انتخاب میکنند که چه کسی برای نمایش گیو، گودرز، توس، گرسیوز و ... باشد.

 نمونه های دیگر شباهت سرگذشت دیگرافراد روستا و شخصیت هایی از داستان سیاوش است که ویژگی یکسانی با هم دارند و آنها هم به طور اتفاقی هر کدام بازیگر نقش شخصیت های شبیه به خود میشوند. برای مثال: دردی سیاوش را بازی میکند، او جوانی است که به همراه دیگر جوانان روستا ازچند آزمون مثل آتش و وسوسه که نخشب به عنوان راوی ومسؤول اجرای این آیین، در نظر گرفته است تا به وسیله آن بهترین فرد رابرای نقش سیاوش انتخاب کند، میگذرد وپیروز میشود.

 می بو که قرار است نقش مادر سیاوش را بازی کند دختری است که در روستا چهار خواستگار دارد، آنها برای رسیدن به او با هم در رقابت وجدل هستند. همان طور که گیو و توس برسر مادر سیاوش با هم در ستیزند.

 خاوند که قرار است نقش رستم را بازی کند مانند رستم دلیر و پر زور است وهمچون اوپسرش را به دلیل درمان نشدن به موقع از دست داده است. خاوند: «آبادی از پسرکم برکسی تنگ نشد کسی به دادم نرسید؛ نه قیرات نه یاسان! وشما کجا بودید که بیچارگی خاوند بینید؟» ( سیاوش خوانی، 1395،ص18)

بازیگر نقش فرود شبان است که مانند فرود زندگی خود را در کوه وبیابان میگذراند.

رخسار که قرار است سودابه باشد از آبادی پدرش به این آبادی آمده تا با بردی ازدواج کند همانند آمدن سودابه از هاماوران وازدواجش با کاووس.

آیدخت که نقش جریره (فریور در فیلمنامه) را بازی میکند مانند جریره شخصی است که داغ همسر و فرزند دیده است.

 و مشک مو که قرار است فرنگیس(فریگیس در فیلمنامه) را بازی کند، پدرش به رویش دست بلند کرده و او را سخت تنبیه میکند تا نقش فرنگیس را بازی نکند، همان کاری که افراسیاب بعد از کشتن سیاوش با دختر خود می کند تا فرزندش را که از خون سیاوش است از بین ببرد. نام او هم مانند فریگیس دوبخش دارد که به موی سر مربوط میشود: فری+گیس= فریگیس (گیسوان فر) و مشک+مو= مشک مو (موی مشکی)

جهان فیلم نیز بی شباهت به فضای داستان نیست وبازنمودی از روایت شاهنامه است و اصل دستان را بیضایی در فضایی جدید و نزدیک به امروز زنده میکند. به طور مثال رودخانه ای که دوخانه اربابی قیرات و یاسان را از هم جدا میکند میتواند یادآور مرز دوکشور ایران و توران و تختگاه افراسیاب و کاووس باشد. که در اجرای آیین نیز ازهمین فضای آماده روستا به عنوان صحنه نمایش استفاده میشود.

بخش دوم آن بخش نمایشنامه ای این متن است و از همین بخش است که فیلم نامه ازنظر ساختار، دیالوگ ها ، اجرا وسبک بازیگری ، طراحی صحنه، ابزار نمایشی و زبان تبدیل به نمایشنامه میشود وگاهی شکل تعزیه و نقالی به خود میگیرد و نوشتن متن از شیوه نوشتن با اصول فیلم نامه نویسی تبدیل به شیوه نوشتن با اصول نمایشنامه نویسی میشود و جز در یک مورد، دیگر شاهد توصیفات صحنه ای و حرکت یا زاویه دوربین نیستیم . آن یک مورد زمانی است که بخش اول آیین اجرا شده است و اجرای بخش دوم را نخشب به روز بعد موکول میکند که نشان میدهد این آیین طی دو روز در روستا اجرا میشود و بیضایی برای دو روزه کردن این آیین دلیل مهمی دارد و آن پیوند دادن دو بخش داستان سیاوش است که شامل بخش ابتدایی داستان، یعنی تولد تا به آتش رفتن وبخش دومِ داستان به جنگ رفتن ودرنهایت کشته شدن سیاوش در توران می‌شود. «من در حد خودم با قرار دادن این ساختمان در قاب یک اجرای آیینی کوشیدم به این دوپاره ارتباط بیشتری بدهم، وبا دوروزه کردن آیین، دو پاره بودن آن را جزئی از ساختمان کنم، واز سوی دیگر مایه هایی از هر پاره را در دیگری ریشه بدهم.» (سیاوش خوانی: از جهان پاکان در پی اصل گم شده، 1386، ص9)

 مخاطب فیلم از این صحنه به بعد فضای فیلم نامه را فراموش کرده و مخاطب یک نمایش تلویزیونی میشود وگویی دیگر فاصله ای بین او و مردم آبادی نیست زیرا هر دو گروهِ تماشاگران (درون داستان وبیرون داستان) شاهد یک رویدادند. چراکه نقاط اوج، گره افکنی ،گره گشایی ها وپایان داستان سیاوش است که تبدیل به نقاط اوج، گره افکنی، گره گشایی و پایان فیلمنامه میشود.

 در این قسمت که شروع آیین با به تصویر کشیدن داستان سیاوش است همه اتفاقات اصلی در روایت فیلم نامه به غیر از بعضی جزئیات همان روایت شاهنامه را به تصویر میکشند. به طور کلی پیدا شدن مادر سیاوش در شکارگاه، ازدواجش باکاووس، تولد سیاوش، بزرگ شدنش نزد رستم، بازگشت نزد پدر، عشق سودابه و ماجراهایی که حاصل این عشق به سیاوش است از قبیل تهمت به او و انداختنش به آتش، رفتن به جنگ با تورانیان، پیروزی اش در جنگ، رفتن نزد تورانیان برای وفای به عهدی که با آنها بسته بود، ماندگاری اش در توران، ازدواج با هم خون پیران وافراسیاب و فرزنددارشدن همسرانش، حسادت وتوطئه گرسیوز و درنهایت قتل سیاوش همه و همه همان روایت شاهنامه را بازگو میکنند. اما با وجود این، تغییرات جزئی که بیضایی در داستان آورده است آن قدر درخشان وبه جا هستند که نتوان نادیده گرفت و آن را یک اقتباس کاملاً وفادرانه برشمرد که این کار به معنای ناچیز گرفتن آن دسته از نوآوری های هنرمندانه ای است که بیضایی برای هرچه نمایشی تر کردن داستان به کار گرفته است . طی بررسی های انجام شده این نوآوری ها را در چند بخش قابل توجه به صورت زیر میتوان دسته بندی کرد:

1) نقش زنان

2) یافتن ترفندی برای پاسخ به سؤالات بی جواب مانده ومبهم.

3) شروط اشخاص در فضای نمایشی برای افراد در فضای خارج از نمایش(مردم روستا) و همراهی مخاطب با شخصیت های نمایشی.

4) آزمون لیاقت.

5) اعتراف.

6) زمان.

7) اسطوره وآیین.

در ادامه هرکدام از این بخش ها را با ذکر نمونه های موردنظر در فیلم نامه بیان می‌کنیم.

**1) نقش زنان**

 زن ها در شاهنامه بیشتر برای نشان دادن قدرت مردان وجلوه بیشتر دادن به نقش آنان در داستان حضور پیدا میکنند. به طور مثال درشاهنامه خوبرخ حضور دارد تا سیاوش را به دنیا بیاورد،سودابه حضور دارد تا آزمونی برای پاکدامنی سیاوش باشد،جریره حضور دارد تا برکت وتقدس خون سیاوش را به تماشا بگذارد وفرنگیس حضور دارد تا فرزند وانتقام گیرنده سیاوش را به دنیا بیاورد، پرورش دهد وحافظ جان او باشد. اما زنان در فیلم نامه بسیار فعالتر وحضور پررنگ تری نسبت به حضورشان در شاهنامه دارند. آنها به عنوان یک شخصیت مستقل که دارای هدف خاصی هستند و نه به مصلحت مردان یا به اجبار آنان بلکه با اختیار خود وبرای سرنوشت خودشان تصمیم میگیرند. در ادامه این چهار زن تاثیر گذار داستان سیاوش را با توجه به چگونگیِ پرداخت به شخصیت وحضورشان در فیلم نامه به ترتیب مورد بررسی قرار میدهیم.

 مادر سیاوش: در شاهنامه به عنوان خوبرخ از او یاد میشود و در فیلمنامه می بو نقش وی را بازی میکند. در شاهنامه هنگامی که مادر سیاوش توسط گیو و توس درشکارگاه پیدا میشود او را سوال وجواب میکنند وخودشان تصمیم میگیرند که چه بر سرش بیاورند حتی نتیجه میگیرند او را بکشند که فردی پیشنهاد میدهد وی را نزد کاووس ببرند. اما در فیلمنامه او بعد از رفتار گستاخانه درباریان کاووس واکنش نشان میدهد و به پشتوانه نیای خود که گرسیوزاست از خود دفاع میکند، «می بو: نامی از شرم شنیده اید!؟ در توران کسی به روی من تیر نمیگرفت!» یا «می بو: چنین گستاخی که شمایید کاش بزرگان ایران نباشید» (سیاوش خوانی، 1395،ص 38) این در حالی است که در شاهنامه خوبرخ هیچ دفاعی از خود نمیکند، سؤالات آنها را پاسخ میدهد و بعد مانند زندانی با آنها نزد کاووس میرود. وی همچنین برای ازدواج با کاووس شرطی دارد وآن این است که «می بو:چون در پی ام آمدند جنگ نسازی وخون نکنی ودر آشتی بکوشی.» ( همان، ص40) دیگر اینکه بعداز به دنیا آمدن سیاوش تا آخر داستان خبری از او در شاهنامه نمیشود. اما در فیلم نامه می بو بعد از به دنیا آمدن سیاوش وآمدن رستم برای بردنش گله وشکایت میکند و از دوری عزیزان واین که چرا کسی در پی او نیامده گلگی و برای رفتن سیاوش به زابل ودوری اش بی تابی میکند. مرگ او نیز مسئله مهمی است که هیچ وقت درشاهنامه اشاره ای به آن نمیشود. اما در فیلم نامه بعد از رفتن سیاوش به زابلستان بیضایی بخشی را به مرگ مادر وی اختصاص میدهد به این صورت که زنان تماشاگر به همراه کاووس ودرباریانش پیکر بی جان می بو را تشییع کرده وبرای مرگ او مویه سر میدهند. همچنین هنگامی که سیاوش بزرگ شده و قصد دارد نزد پدربازگردد در شاهنامه بیتی که اشاره سیاوش به مادرش باشد وجود ندارد. این درصورتی است که سیاوش بیضایی در این بخش میگوید «سیاوش:{...} با این همه چرا ازچشمه مهر خود را سیراب نکنم که در پی آن فرونشاندن تشنگی پابوس مادر است از پس چندین سالها آری میدانم دیدار دخمه او که از وی تهی شده است ونه از یاد او.)) (همان، ص49)

در ادامه فیلمنامه بارها وبارها طی اتفاقاتی که برای سیاوش رخ می دهد مثل: بازگشت به پایتخت نزد پدر،به حرمسرا رفتن به درخواست سودابه،به آتش انداختن او،به جنگ وبعد از آن توران رفتن او، تمام لحظاتی که به مرگ نزدیک میشود و... شاهد حضور روح مادر سیاوش هستیم که برای فرزند خود شاد یاغمگین میشود، اورا همراهی میکند، نگران اوست و تا لحظه مرگ با اوست ودرجای جای فیلمنامه اگر خودش حضور ندارد اما توسط اشخاص دیگر بارها از وی یاد میشود. این درحالی است که درادامه داستان در شاهنامه از مادر او نامی از زبان دیگر اَشخاص حتی خود سیاوش به میان نمی آید. به طور مثال، در فیلم نامه یکی از دلایل نفرت گرسیوز از سیاوش این گونه بیان شده که او میوه پیوند دو دشمنِ گرسیوز یعنی کاووس و دختری ایرانی است که بعد از سالها پرورش یافتن توسط پسرگرسیوز، به ایران کشوردشمن فرار کرده است. به این ترتیب هنوز شاهد حضور غیرمستقیم وتأثیر گذار مادر سیاوش در ادامه داستان هستیم. بیضایی با اشاره مکرر به این شخص در فیلم نامه از جنبه پری گونه وی که نوع پرداخت به شخصیتش در شاهنامه این ویژگی را به او میدهد، کم میکند و به او جلوه ای انسانی وقابل درک میدهد.

 سودابه:این فردعلاوه برحضور بیشترش در فیلم نامه، ازنظر شخصیت پردازی نیز با سودابه شاهنامه متفاوت است، عشق پاکتری دارد و آنهمه بی رحمی سودابه شاهنامه در او وجود ندارد. آن قدری که مخاطب با او همدرد شده وحق را به او میدهد. همانطور که گفته شد حضور او متفاوت است. به طور مثال: ابتدای ورود او به داستان در شاهنامه هنگامی است که مدتی از آمدن سیاوش به پایتخت نزد کاووس میگذرد و دیدار اتفاقی بین او وسیاوش پیش می آید،که این سؤال را برمی انگیزد که تاکنون سودابه کجا بوده است که سیاوش را مدتی بعد میبیند؟ اما در فیلم نامه بلافاصله بعد از مرگ مادر سیاوش عروسی سودابه شکل میگیرد و عزاداری می بو تبدیل به عروسی سودابه میشود این چنین است که با رفتن مادر سیاوش از داستان سودابه جایگزین وی میشود و از بدو ورودِ سیاوش او درکنار کاووس است و در آن زمان سیاوش را مییند و دلباخته او میشود.

 دلیل ازدواج سودابه با کاووس نیز در فیلم نامه تعریف دیگری دارد. این ازدواج برخلاف شاهنامه نه ازدواجی ازسرعشق بلکه کاملاً مصلحتی معرفی شده است. «سیاوش: تو را شویی است، پدرم! سوابه: که مرا با ستم به چنگ آورد،باژ یکی جنگ گران،ومن تا خونی ریخته نشود آمدم این همه راه! سیاوش تا بدین جا و دیدار تو!» (همان، ص58) وطی این دیالوگ دلیل آمدن سودابه به ایران و همسری کاووس را مصلحت کشورش و ریخته نشدن خون مردمش معرفی میکند. دلیلی که از دوجهت بدطینتی و بیرحمی سودابه در فیلم نامه را کم میکند. یکی این که انسان فداکاری که برای نجات جان مردمش علی رغم میل باطنی اش با دشمن ازدواج کرده و به ایران آمده است نمیواند آقدرضعیف باشد که تسلیم شهوت وعشقی زودگذر شود و آبروی خود وکشورش، کشوری که خود را قربانی آزادی آن کرده است به باد دهد. بنابراین بی شک این عشق برایش حکم عشقی عمیق وحقیقی دارد که اینچنین همه چیز خود را فدای آن میکند. حتی اگر بخواهیم حرفهایش را دروغی درجهت جلب حس ترحم سیاوش درنظر بگیریم در ادامه فیلم نامه متوجه عشق حقیقی او میشویم. به طور مثال زمان به آتش رفتن سیاوش سودابه ازوی دفاع میکند، برخلاف شاهنامه که سودابه به رفتن سیاوش به آتش راضی است و قدمی برای نجات وی برنمیدارد که این رفتار او حقیقی و پاک بودن این عشق را زیر سوال میبرد و بر هوس آلود بودن آن صحه میگذارد. نمونه: (سودابه: فکنده نمودم دو کودک به شاه / این بیشتر خود چه باشد گناه. سیاوش را کرد باید درشت/ که این بد بکرد و تباهی بجست)

 اما در همین صحنه فیلمنامه سودابه ابتدا باور نمیکند که مردم در حال آتش برافروختن و آماده کردن شرایط برای برپایی آزمون آتش هستند تا سیاوش را به آتش بیاندازند، اما وقتی به یقین میرسد که همه اینها حقیقت دارد به کاووس میگوید: «به تو می‌گویم کی شاه که هرچه سیاوش گفت راست بود مگر بر من نباید گرفت که در افسون جادوی آن زبان بریده بودم که برمن دمیده بود وگر باید کشت او را بفرمایید کشتن که این آتش را او بپا کرد.» (همان، ص86) با این حرفِ او کاووس به حقیقت پی میبرد و از سیاوش میخواهد که به آتش نرود اما سیاوش قبول نمیکند. در این صحنه کاووس حتی برای کشتن سودابه شمشیر میکشد اما گیو وگودرز جلوی او رامیگیرند.

 قسمت دیگری که تفاوت شخصیت سودابه را در فیلمنامه به خوبی نشان میدهد زمانی است که از خدمتکار خود میخواهد کودکی را پیدا کند تا به جای فرزند مرده خود جا بزند. «سودابه: کودکی در شکم مرده بیاور وگرنه مرگ کودک در شکمت را می‌بینی» (همان، ص74) او مانند شاهنامه از خدمتکار نمیخواهد فرزند خود را بکشد بلکه میخواهد نوزادی پیدا کند، آن هم نوزادی که از قبل مرده باشد نه این که کودک زنده ای را بکشد.

 بخش دیگری از شخصیت سودابه در فیلمنامه که اورا ساده تر از شخصتش درشاهنامه نشان میدهد و باعث میشود دلیل موجه برای هر لحظه بیشتر دلبسته شدنش به سیاوش باشد وترحم وهمدری مخاطب را برانگیزد، برداشت های اشتباه او از عکس العمل های سیاوش نسبت به خودش است. به طور مثال: هنگامی که سیاوش اولین بار برای رفتن به حرمسرا به پیشنهاد خدمتکار سودابه نه میگوید، برداشت سودابه:( نمیخواستی به پای خودت بیایی میخواستی خوانده شوی ومن تو را خواندم.) (همان، 1395) و هنگامی که سیاوش دختر سودابه را برای ازدواج انتخاب میکند، برداشت سودابه:(اوشبیه به من است به همین دلیل سیاوش او را برگزید.) (همان، 1395) همچنین هنگامی که سیاوش بعد از سربلند بیرون آمدن از آتش از کاووس میخواهد سودابه را ببخشد او این کارسیاوش را نیز دلیل بر عشق او به خودش میداند. به این طریق نظر مثبت مخاطب نسبت به سودابه جلب میشود واین وقتی بیشتر خود را نشان میدهد که نخشب به عنوان راوی به نقش خوان سودابه میگوید: «ما از تو بزار نشدیم رخسار توخوبی رخسارخانم وماهمه میدانیم . شاید سودابه هم بد نیست روزگار است که بد است و داستان ما همین است.» (همان، ص63) ودر جای جای فیلم نامه بارها به خاطر غربت وبخت بد خویش مویه سر میدهد و خود را تنها و اسیرِ عشق میان پدر وپسر میداند، که این نیز مورد دیگری است که مخاطب به اندازه سودابه شاهنامه از او بیزار نباشد وحتی این سؤال را از خود بپرسد که آیا به راستی سودابه برای کارهایش حق نداشته!؟

 حضوراو همان طور که گفته شد بعد از رفتن سیاوش به جنگ تا زمان مرگش بر خلاف شاهنامه از بین نرفته است و بارها شاهد حضورش در فیلمنامه هستیم که همچنان چشم انتظار سیاوش است و برای دیدار او برنامه ریزی میکند.

 فرنگیس: اورا در فیلمنامه فریگیس میخوانند. شخصیت وحضور وی نیز به عنوان یکی از چهار زن مهم این داستان در فیلم نامه تفاوتهایی با شاهنامه دارد. وی نفرت میورزد، عاشق میشود،برای نجات پدر تصمیم به خودکشی میگیرد، نسبت به دوری از پدر اظهار دلتنگی میکند، به خاطر ظلم هایی که به او و سیاوش میشود اعتراض میکند و... .

 ورود فریگیس در فیلم نامه، از همان ابتدای ورود سیاوش به توران است اما در شاهنامه ورود او هنگام ازدواج با سیاوش شروع میشود. فریگیس در این زمان با گلشهرهمسر پیران که او نیز حضور بیشتری در فیلم نامه دارد درباره سیاوش ونفرت فرنگیس از ایرانیان حرف میزند، زیرا تاکنون براساس تعاریف افراسیاب از ایرانیان، او تصور میکرده آنها شبیه به دام ودد هستند اما اکنون آنچه میبیند با تفکراتش مغایرت دارد. او از ابتدای ورود سیاوش به عنوان یکی از زنان دربار افراسیاب و دختر بزرگ او در کنار پدر حضور دارد وهنگام چوگان وشکار مردان در پشت پرده همراه دیگر زنان به عنوان نظاره گر آنچه میگذرد نشسته است، همچنین برای مردان پیروزی در بازی به دلیل حضور ونگاه زنان اهمیت دارد. مثال «افراسیاب:دخترم فریگیس در پرده مینگرد پای بفشرید برنده ما باشیم.» (همان، ص143) وهمچنین گرسیوز هنگامی که به سیاوشگرد نزد سیاوش وفریگیس میرود بعد از شکست در شکار وچوگان، دیالوگی به همین منظور دارد «گرسیوز:ما در چشم فریگیس خوار شدیم که خود را در آیینه بانوی دو سرزمین می‌بیند» (همان،ص177) که این دو قسمت به خوبی ارج نهادن به جایگاه زنان در فیلم نامه را نسبت به شاهنامه نشان میدهد.

 مسئله ازدواج فریگیس هم تفاوتی در جزئیات با ازدواجش در شاهنامه دارد. ازدواج او از همان ابتدای ورود سیاوش به توران در فیلم نامه مشخص است وبه آن اشاراتی شده است. در شاهنامه پیران پیشنهاد ازدواج میدهد وبعد با افراسیاب درمیان میگذارد وسپس بدون نظر خواستن از فرنگیس این ازدواج سرمیگیرد. اما در فیلم نامه افراسیاب است که این پیشنهاد را میدهد وفریگیس مخالفت میکند. حتی مونولوگی مبنی بر همین موضوع دارد که از پدر برای تصمیماتش نسبت به ازدواج فریگیس با سیاوش گلگی میکند ومیگوید که با سیاوش ازدواج نمیکند مگر این که از فرزندشان دشمنی برای ایرانیان بسازد. البته این موضوع مربوط به زمانی است که او هنوز از سیاوش به عنوان یک دشمن ایرانی بیزار است. اما این تتفر با شناخت پیدا کردن بیشتر فریگیس از سیاوش به مرور به عشق تبدیل میشود، در حدی که خود را باسودابه همدرد میداند واین فکر که خود را مانند سودابه به سیاوش عرضه کند از سرش میگذرد که این نیز نکته دیگری است که منفور بودن سودابه را کاهش میدهد، زیرا زمانی که شخص محترمی مانند فریگیس که در شاهنامه قابل احترام است این فکر از سرش بگذرد وخود او حق را به سودابه بدهد به مرور ذهنیت مخاطب را نسبت به سودابه مثبت میکند. زیرا چنین شخصی در این درد خود را هم سطح سودابه شمرده است.

 بعد از ازدواج فریگیس با سیاوش بین آندو مکالمه زیبایی برقرار میشود که خبری از آن در شاهنامه نیست و به این ازدواج تنها به عنوان یک ضرورت یاد شده است نه یک ماجرای عاشقانه. در فیلم نامه همچنین بعد از ازدواج دوستی عمیقی بین آندو به وجود می آید و از همان ابتدا نه تنها زن وشوهر بلکه مثل دو دوست حقیقی زندگی را آغاز میکنند وفریگیس به عنوان یک همسر وهمراه در همه لحظات بحرانی سیاوش در کنار اوست، جایگاهی که در شاهنامه پیران برای سیاوش دارد. به طور مثال فریگیس در مورد دشمنان به سیاوش هشدار میدهد،گاهی درباره فریور همسر اول سیاوش با هم گفت وگو میکنند و حتی سیاوش از سختی هایی که ممکن است به خاطرخودش بر فریگیس وارد شود را به او گوشزد میکند و از وی میخواهد اگر تاب مقاومت ندارد بهتر است بگذارد سیاوش تنها بماند. اما فریگیس با عشق عمیقی که به او دارد وبا اراده خود همچنان همراه وتکیه گاه سیاوش میماند. او حتی با وجود شرایط جسمانی وبارداری اش از سفر به خاطر نجات جان سیاوش ترسی ندارد وتصمیم میگیرد که خود پادرمیانی کند، نزد افراسیاب برود وبدبینی او را نسبت به سیاوش رفع کند. این در صورتی است که در شاهنامه تنها در لحظه مرگ سیاوش حضور فرنگیس ودفاع او از سیاوش را میبینیم وقبل از آن خبری از او نیست. همچنین فرنگیس در شاهنامه نسبت به حرفهای سیاوش یک شنونده است تا کنشگر، اما در فیلم نامه هنگامی که پیش بینی های سیاوش وآینده کیخسرو را میشنود میگوید که خود را از بین میبرد تا مبادا فرزندش برای گرفتن جان افراسیاب وانتقام از او قد علم کند.

 نکته دیگر جایگزینی فریگیس در فیلم نامه به جای پیران در مواقعی است که سیاوش حرفهایش را با پیران در میان میگذارد که این جایگزین شدنِ فریگیس به جای پیران نشان از اهمیت دادن به نقش وی در فیلم نامه است.

جریره دختر پیران در شاهنامه: فریور خواهر پیران در در فیلم نامه

 فریور: آی دخت نقش وی را بازی میکند. اوشخصی است که بیشترین تفاوت را با اصل داستان دارد. در شاهنامه همسر اول سیاوش که به پیشنهاد پیران با او ازدواج میکند دختر پیران است که اونیز مانند دیگر زنان از خود اختیاری برای تصمیم گیری ندارد وهمه تصمیمات را مردان برای او میگیرند. اما در فیلم نامه او خواهر پیران است که فردی است مستقل و یک ماجرای متفاوت دارد و خود به تنهایی برای سرنوشتش تصمیم میگیرد. او نیز مانند دیگر زنان حضور بیشتری دارد و از بدو ورود سیاوش به توران وارد داستان شده است وهمراه فریگیس در پشت پرده نظاره گر بازی مردان است. در فیلم نامه ازدواج او با سیاوش به این صورت است که پیران غمگین است وبه درگاه خداوندِ خواسته های زنانه زنان دعا میکند و این باعث جلب توجه همه از جمله سیاوش میشود و وقتی دلیل این کار را جویا میشود پیران در جواب میگوید نگرانی ودعاهای او برای باز شدن بخت خواهر سال شده اش است که خود را وقف خدایان کرده است و اکنون گمان دارد که خدا او را به دلیل افراط در عبادت وبی توجهی به خویش مجازات ونابارور کرده است. سیاوش بعد از آگاهی از این موضوع وبرای جبران محبت های پیران وپیلسم، خود پیشنهاد ازدواج با او را به پیران وپیلسم میدهد و بعد از مخالفت آنان که به دلیل سن بالا ونازایی فریوراست درخواستش را مجدداً تکرار میکند و حاضر میشود برای راضی کردن فریور از هر آزمونی بگذرد. فریور نیز آزادانه مخالفت خود را با این ازدواج اعلام میکند و دو دلیل برای مخالفت خویش دارد. یکی نازا بودن، و دیگری این که تصور میکند سیاوش با دیدن فریگیس دلباخته او میشود وآن زمان دیگر عشق و وابستگی به سیاوش کابوسش میشود. اما علی رغم مخالفت های زیادی که با سیاوش میشود بالأخره رضایتشان را جلب میکند واین ازدواج سر میگیرد و از این به بعد فریور احترام زیادی نزد سیاوش دارد.

 اما ماجرای وی به این ختم نمیشود. او مدتی بعد از ازدواج با سیاوش به سپید کوه فرار میکند به این بهانه که بچه دار نمیشود وترس از این دارد که وابسته و دلباخته سیاوش شود و در نهایت تنها بماند . سیاوش تمام تلاش خود را میکند که برود او را بازگرداند. اما زمانی که متوجه میشود فریور درهای دژ را به روی خود بسته و اجازه ورود به کسی نمیدهد از این کار صرف نظر میکند که فریور را راحت بگذارد تا مبادا بیش از این اذیت شود. اما بعد از به دنیا آمدن فریبود(فرود) معلوم میشود که فریورعلی رغم نازا بودنش باردار شده است و از ترس از دست دادن فرزندی که هیچ گاه فکر نمیکرده خداوند به او بدهد خود را از چشم همه دور کرده است تا در امنیت او را به دنیا آورده وبزرگ کند. بنابراین تصمیم گیرنده همه این اتفاقات خود فریور است. این در صورتی است که در شاهنامه قبل از مرگ سیاوش تنها در دو بخش نام او آورده شده است یکی هنگام ازدواج و دیگری هنگام تولد فرود که قاصدی از طرف او می آید و این خبر را میدهد اما تا قبل از بزرگ شدن کیخسرو وفرود هیچ گاه دقیق بیان نمیشود که جریره درکجا سکونت دارد.

 درشاهنامه جریره سیاوش را خودکامه میخواند این درحالی است که در فیلم نامه فریور کاملاً به سیاوش احترام میگذارد وحتی به فر سیاوش یک نام ایرانی(فریبود) را برای فرزندش انتخاب میکند.

 به طور کلی نمونه های دیگر از توجه بیضایی به زنان، قالب کردن یک تفکر فمنیستی در شخصیت سیاوش است. مثال درجایی که سیاوش در جواب لهاک که میگوید: «شیر مردان را شمردیم از زنان چه میگویید؟ پاسخ میدهد که، سیاوش:شیر مردی ندیدم که از زنی شیر نخورده باشد. یا در جایی دیگر، سیاوش:بی مادر نشانی از آن پدر نبود.» ودر جواب بارمان که داستان سودابه را میپرسد میگوید «سیاوش: از وی آموختم که از بدنامی باکی نیست تا با خود یک دل باشی.» (همان، ص132-135) وقسمت جالب توجه دیگر، یاد کردن سیاوش از چهار زن مهم وتأثیر گذار زندگی اش است. به طورمثال هنگامی که میگوید «سیاوش:شما را درود میفرستم، شما چهار زن چهارچهره آن بانوی بی آهو را که نگاهش همواره برمن است، مادرم که تا مرا خواست از آب گذشت،سودابه که تا مرا خواست آتشی برافروخت، فریور ارجمند که تا مرا خواست چون باد گذشت و تو فریگیس تا مرا خواستی خاک بی ارج، شیاوشگرد شد.: (همان، ص198) این مقایسه زیبای بیضایی وقیاس آن چهار زن با چهارعنصر اصلی تشکیل دهنده جهان(آب، باد، خاک و آتش) از زبان سیاوش نه تنها بزرگواری وتوجه سیاوش را به زنان نسبت به دیگر مردان داستان نشان میدهد بلکه گواه شخصیت بزرگ اوست. بیضایی با این روش نوعی تفکر فمنیستی را از زبان تأثیرگذارترین شخص داستان به پیکره اصلی داستان تزریق میکند وآن کم توجهی وعدم اختیار و اراده زنان در روند داستان در شاهنامه را جبران میکند.

**2) یافتن ترفندی برای پاسخ به سوالات بیجواب مانده ومبهم**

 در بخش هایی از داستان سیاوش در شاهنامه ابهامات و سؤالات بی پاسخ مانده ای وجود دارد که ساختن روابط علت ومعلولی و منطقی بین آنها برای نمایشی کردن این حوادث را امری ضروری میکند. بیضایی در سیاوش خوانی به خوبی این کمبود را برطرف و به این منظور از سه روش عمده استفاده کرده است.

الف) استفاده ازخواب اشخاص برای پیشبرد منطقی تر رویداد ها.

ب) توجه، تغییر، اضافه کردن و به کارگیری جزئیات فراموش شده در شاهنامه.

پ) اضافه کردن نام وحضور پررنگتر افرادی که در شاهنامه حضورکمرنگی دارند.

در ادامه به همه موارد بررسی شده در فیلم نامه به ترتیب اشاره میشود.

الف) استفاده از خواب اشخاص برای پیشبرد منطقی تر رویدادها

 نمونه ها: آغاز داستان سیاوش در فیلم نامه مانند شاهنامه با ورود خوبرخ(مادر سیاوش) در داستان شروع میشود. در اصلِ داستان خوبرخ دلیل فرارش به ایران را ناهشیاری و بدرفتاری پدرش بیان میکند و هیچگاه معلوم نمیشود که چرا پدرش با او اینگونه رفتار کرده است، اما در فیلم نامه می بو (خوبرخ) دلیل فرارش را این گونه معرفی میکند که «می بو: خوابم را که شنید دشنه بر من کشید...خواب دیدم به آفتاب آبستنم.» (همان، ص37). در ادامه داستان دلیل اصلی فرار می بو را از زبان گرسیوز میشنویم که در نمونه  *«ب»* به آن اشاره خواهد شد. این دلیل برای رفتار پدر خوبرخ کاملاً موجه است و جایی برای این سؤال که چرا خوبرخ از توران به ایران فرار کرده است نمیگذارد. در ادامه این موضوع، هنگامی که می بو کاووس را میبیند میگوید «می بو: تویی آنکه در خواب دیدم» (همان، ص40) و دوباره خواب می بو دلیلی بر علاقه اش به کاووس وانتخاب او به عنوان همسر میشود.

 نمونه دیگر زمانی است که سیاوش نزد رستم است و از رستم به دلیل خواب های تیره ای که از تیرگی بختش خبر میدهد کمک میخواهد. به این روش به رستم به عنوان فردی باتجربه نیز توجه میشود.

 قسمت بعد خوابی است که بعد از توطئه گرسیوز، سیاوش در سیاوشگرد میبیند. او همه حوادث از جمله پسردار شدن فریگیس، این که سیاوش او را نمیبیند، این که او پادشاه ایران و فریگیس مادر پادشاه ایران میشود، همه را در آن خواب دیده است و تماماً برای فریگیس تعریف میکند. اما در شاهنامه خواب سیاوش درباره جنگ در سیاوشگرد است و مابقی خبرهایی که از کیخسرو و آینده به فریگیس میدهد را دقیق بیان نمیکند که از کجا آگاهی یافته است و تنها می‌گوید که از سپهربلند، فلک، فرّیزدان و راز چرخ بلند آگهم. اما در فیلم نامه او علاوه برخواب به ظاهر شدن ایزد سروش برخودش خبر میدهد که این مورد فرازمینی بودن سیاوش را به طورعینی به نمایش میگذارد و این زمانی بیشتر خود رانشان میدهد که هنگام بازی تصویر آینده تلخ خود را در زره ها میبیند و همچنین هنگام جنگ با افراسیاب، رستم ودیگر دوستدارانش که نگران او هستند براو ظاهر میشوند.

 دیگری خوابی است که بهرام در ایران بعد از توطئه گرسیوز میبیند و باعث میشود او تصمیم بگیرد به یاری سیاوش در توران بشتابد. علاوه بر بهرام در آن زمان افراد دیگری در داستان خواب بدی میبینند که مربوط به سیاوش میشود. همانند خواب کاووس در ایران، خواب گلشهر در ختن،خواب رستم و زال در زابلستان، خواب فریگیس در سیاوشگرد و خواب فریوردر سپید دژ. نمونه دیگر خواب رستم در زمان حضور سیاوش در توران است که میگوید سه بار خواب دیده است که خون سیاوش ریخته شده و از آن زمین سرسبز شده است وهمین خواب است که او را مستلزم میکند برای بازگرداندن سیاوش از توران تلاش بکند. همچنین خواب گیو که میگوید سه بار خواب دیده است که نامه پوزش خواهی از طرف ایرانیان برای سیاوش برده است. این در صورتی است که در شرایط بحرانی که برای سیاوش پیش می آید در شاهنامه به احوال ونگرانی هیچ کدام از این اشخاص اشاره ای نمیشود و در آن زمان تنها سیاوش است که با این مشکل دست وپنجه نرم میکند گویی تنهاست و همه او را از یاد برده اند.

ب) توجه، تغییر، اضافه کردن و به کارگیری جزئیات فراموش شده در شاهنامه

 بررسی این مورد نشان میدهد که بیضایی چگونه به جزئیات در داستان دقت داشته است و به زیبایی از کوچکترین جزئیات برای پیشبرد هر چه منطقی تر حوادث در فیلم نامه اش بهره برده است.

 نمونه ها: اولین نمونه مربوط به زمانی است که سیاوش قصد دارد از زابلستان نزد پدر بازگردد. در این قسمت بیضایی تجارب رستم و بزرگتر بودن او را مورد توجه قرار داده است، به این صورت که سیاوش این نکته را مد نظر دارد و به عنوان یک بزرگتر از وی راهنمایی ومشاوره میخواهد.

 نکته دیگر پیدا کردن کنیز سودابه است که در شاهنامه بیان نمیشود درباریان کاووس چگونه بعد از فرارش او را پیدا میکنند و متوجه میشوند نوزادها فرزندان این زن هستند. اما در فیلم نامه راه شناخت کنیز نگین سودابه است که در دستان او پیدا میکنند وهمچنین نادانی خود او، زیرا بدون این که کسی نامی از سودابه ببرد می‌گوید «کنیز: از سودابه هیچ نمیدانم و کودک را من نیاوردم ونمیدانم که آورد.» (همان، 1395) سپس کنیز زبان خود را میبرد که نتواند حرفی بزند وبعد از این است که سربازان کاووس از او برای شنیدن حقیقت قطع امید میکنند و در آخر سودابه او را دار میزند. اما در شاهنامه کنیز اعتراف نمیکند و درباریان بدون هیچ دلیلی از شنیدن حقیقت از زبان وی قطع امید میکنند وسرنوشت او نامعلوم میماند.

 «نمونه دیگر، زمانی است که سودابه کاووس را به خود بد گمان میبیند. او برای اثبات ادعای خود، جنینی سقط شده را به شوی خود نشان میدهد ومدعی میشود به سبب فشاری که سیاوش بر او آورده، فرزندش را از دست داده است. در شاهنامه فقط بیتی آورده شده که کاووس با دیدن تشت وجنین بدگمان شده است و علت بد گمانی را بیان نمیکند. بیضایی علت بدگمانی کاووس را در چهره وجثه جنین میداند و نیز در خود سودابه که به زن جنین سقط کرده نمی ماند.» ( انواع باز نویسی و باز آفرینی های بهرام بیضایی از داستان های کهن،1396، ص21)

 بخش دیگرجنگ سیاوش با تورانیان است که در فیلم نامه بعد از پیروزی اول سیاوش بارها شاهد نارضایتی او از جنگیدن و واگویی های او با خود درباره این که هر دو سرزمین، سرزمین مادری وپدری او هستند و این که این خونریزی ها چه فایده دارد و... هستیم. آن قدر که رستم از رفتار سیاوش تعجب میکند و به او یاد آور میشود که خودش برای آمدن به جنگ داوطلب شده است. سپس در جواب رستم که سعی دارد او را برای ادامه جنگیدن راضی کند، ازسهراب یاد میکند که رستم ندانسته او را به عنوان یک دشمن جگر دریده و این زمانی است که رستم قانع میشود. بنابراین نارضایتی سیاوش برای جنگیدن از همان ابتدای جنگ مشخص میشود. چرا که از شخصی مانند سیاوش چنین طرز فکری انتظار میرود. این در حالی است که در شاهنامه سیاوش تنها زمانی میل به اتمام جنگ نشان میدهد که افراسیاب پیشنهاد صلح را میدهد. این مورد برای شخصیت صلح جویی مانند سیاوش نکته غیر قابل باوری است و در فیلم نامه همان طور که بیان شد بی پاسخ نمانده وطرفند مناسبی برای شخصیت پردازی کامل او به کار گرفته شده است.

 مورد دیگر قانع شدن کاووس برای ماندن سودابه در ایران و ادامه زندگی با اوست که در شاهنامه به گونه ای غیرمعقول با آن برخورد میشود و کاووس تنها به دلیل این که سودابه او را در جنگ با پادشاه هاماوران یاری کرده و مادر فرزندان اوست از وی میگذرد. اما در فیلم نامه سودابه با ترفندِ دار زدن کنیز خود به اتهام این که او را جادو کرده تا دست به این اشتباهات علیه سیاوش بزند، میتواند ترحم و رضایت کاووس را برای ماندن در ایران جلب کند. در واقع خود را یک قربانی نشان میدهد.

 قسمت جالب توجه دیگر که در فیلم نامه به وفور و از زبان اکثر افراد بیان میشود اما در شاهنامه اصلاً به آن پرداخته نمیشود، اشاره به نسبت خویشاوندی گرسیوز با سیاوش است. به طور مثال بخش رسوایی سودابه که برای دفاع از خود خویشاوندی سیاوش با گرسیوز را بهانه میکند وادعا میکند که شاید چون سیاوش نوه دشمن کاووس است قصد انتقام از کاووس را دارد. یا هنگام جنگ، هنگامی که گرسیوز از شکستشان در مقابل ایرانیان به افراسیاب گزارش میدهد، افراسیاب به او شک میکند که نکند چون سیاوش با وی نسبت خویشاوندی دارد کاری کرده که او پیروز شود، و همچنین بارها سیاوش با دیدن گرسیوز برای این که نیای خود را میبیند ابراز خرسندی میکند. یک مورد دیگر که میتوان در این خصوص به آن اشاره کرد زمان توطئه گرسیوز است که افراسیاب به او و پیران تهمت میزند که متوجه نقشه های سیاوش شده اند اما چون سیاوش داماد پیران و نوه گرسیوز است، آنها این را از افراسیاب مخفی کرده اند. بی توجهی به این موضوع در شاهنامه یکی دیگر از مواردی است که سؤالهای زیادی برمی انگیزد وبیضایی با توجه کردن به این نکته و یاد آوری آن در جای جای فیلم نامه منطق داستان را افزایش میدهد.

 بخش دیگر این که در شاهنامه پیشنهاد گرفتن گروگان را سیاوش میدهد و رستم آن را میپذیرد اما در فیلم نامه از آنجایی که انتظار میرود رستم به عنوان مردی باتجربه تر تصمیمات مهم را بگیرد، اوست که این پیشنهاد را میدهد، همچنین به عنوان فردی بزرگتر به سیاوش درباره پیمان شکنی تورانیان هشدار میدهد و از او میخواهد تنها به پیران اعتماد کند.

 بعد از تحویل گروگان ها به سیاوش، در فیلم نامه بخش هایی اضافه شده است. از جمله مورد احترام بودن پیران و پیلسم نزد رستم و سیاوش و همچنین پیمان بستن سیاوش با گروگانها که با تمام جزئیات در فیلم نامه آورده شده است اما در شاهنامه تنها نامی از پیمان برده میشود وچگونگی آن و این که چه زمانی این پیمان که سیاوش خون آنها را نریزد، بسته میشود مشخص نیست.

 رفتن رستم به پایتخت و بردن نامه سیاوش را بیضایی در فیلم نامه به گونه ای دیگر تعریف کرده است. از آنجایی که رستم از اخلاقیات جنگ طلب و کینه ای کاووس خبر دارد پیشنهاد میدهد که شخصاً نامه را ببرد. بلکه این گونه بتواند کاووس را به صلح راضی کند. سیاوش نیز پیشنهاد او را میپذیرد اما در شاهنامه این سؤال پیش می آید که مادامی که پیک باشد شخصی مثل رستم چرا باید قاصد این پیام بشود!؟

 همچنین در شاهنامه سیاوش بعد از خواندن حرف های تند کاووس در نامه حرف ها و درد ودلش را با بهرام وزنگه میگوید و از زنگه میخواهد که گروگانها و هدایای تورانیان را بازگرداند و از افراسیاب بخواهد که اجازه گذر از توران را به سیاوش بدهد. سپس سپاه را به بهرام می سپارد وسمت توران میرود. آندو نیز علی رغم این که از عاقبت این کار آگاهی دارند هیچ مخالفتی با او نمیکنند و این مورد برای داستان غیر معقول است. اما در فیلم نامه سیاوش بعد از خواندن نامه با آب درد ودل میکند سپس بی درنگ گروگان ها را آزاد میکند. همچنین برخلاف شاهنامه بهرام وزنگه به عنوان بزرگتر با این کار وی مخالفت میکنند اما نتیجه ای نمی بینند. در نهایت سیاوش پیران و پیلسم را میفرستد تا اجازه ورود وگذر از توران را از افراسیاب بگیرند. آنها نیز گرسیوز، دمور وگروی زره را شاهد میگیرند که مراقب باشند سیاوش با سلامت از توران بگذرد، چرا که به دلیل آزاد کردن گروگانها همه تورانیان ضامن جان سیاوش و دوستدار وی میشوند، زیرا او علی رغم همه مخالفت هایی که توسط ایرانیان میبیند وبا توجه به ضررهایی که برایش دارد باز برسر پیمان خود مانده و از جان تورانیان دفاع کرده است. بنابراین این امری طبیعی است که همه آنها بخواهند سیاوش به سلامت از کشورشان عبور کند یا حتی برای همیشه آنجا بماند. اما درشاهنامه به این فداکاریِ سیاوش نیز هیچ اشاره ای توسط تورانیان و برای قدرشناسی از او نمیشود گویی این مورد نیز از نظر اشخاص در شاهنامه فراموش شده است.

 نکته دیگر که در فیلم نامه شخصیت سیاوش را به آنچه انتظار مخاطب میرود نزدیک میکند این است که در شاهنامه سیاوش زمانی که بعد از جنگ به سمت توران میرود مقداری طلا به اندازه نیاز با خود میبرد. اما در فیلم نامه باخود جز اسب وتیر وکمان چیزی نمیبرد. این امر نیز درشخصیت پردازی دقیق سیاوش مؤثر است.

 بخش اضافه شده دیگر در فیلم نامه رجوع مکررداستان به ایران وشرح احوالات کاووس و دیگر ایرانیان در زمان غیاب سیاوش است. زیرا فردوسی در شاهنامه شخص سیاوش را هدف قرار داده و هر آنچه بر وی میگذرد را بیان میکند و داستان براساس مکان و زمانی که سیاوش در آن است پیش میرود. بنابراین طبیعی است که در شاهنامه با نبود سیاوش در ایران دیگر رجوعی به آن مکان و اتفاقاتی که در آنجا میگذرد نشود. اما در فیلم نامه نه تنها به ایران بارها وبارها رجوع میشود بلکه شاهد تلاش ایرانیان برای بازگشت سیاوش نیز هستیم. همچنین در بخشی دیگر در فیلم نامه میبینیم که توس وکاووس از رفتن سیاوش به توران بسیار خشمگین هستند اما رستم ، گیو و گودرز یادآوری میکنند که سیاوش برای صلاح کشور این کار را کرده است وهمه به همراه سودابه از کاووس میخواهند نامه بنویسد تا سیاوش را بازگرداند. اما کاووس به دلیل حفظ غرورش دربرابر تورانیان از این کار امتناع میکند. در این بخش دوباره بین رستم و کاووس دلخوری پیش می آید و رستم باز به زابلستان باز میگردد و این باعث میشود تلاش برای کمک به سیاوش و یا بازگرداندنش به ایران بی نتیجه بماند.

 علاوه بر ایران فیلمنامه به زابل نیز مراجعه میکند و از احوال رستم در زمان غیاب سیاوش در ایران خبر میدهد. رستم نیز مایل است به توران رفته وسیاوش را بازگرداند. این نگرانی های دوستداران سیاوش امری طبیعی است که جنبه حقیقی تری به حوادث میبخشد اما در شاهنامه به آن اشاره نمیشود.

 در ادامه این بخش میتوان به نکته دیگری نیز اشاره کرد. بعد از رسیدن سیاوش به توران افراسیاب و درباریانش با سیاوش درباره رستم، سهراب، سودابه، جنگ ایران و توران و چرایی خصومت بین این دو کشور و...که تماماً مربوط به گذشته سیاوش و داستان است گفت وگو میکنند. یادآوری این وقایع وگفت وگو درباره این اشخاص و آنچه رخ داده است به سیر منطقی حوادث کمک و ماجراها را قابل باور میکند. این در صورتی است که در شاهنامه هیچ اشاره ای به گذشته سیاوش نمیشود، گویی همه اشخاص آنچه را در گذشته رخ داده است فراموش کرده اند. « در بخش دوم کسی یادش نیست که این سیاوش از کوه آتش گذشته وسودابه ای هم در کار بوده.» ( سیاوش خوانی :از جهان پاکان در پی اصل گمشده، 1386، ص9) این نیز یک نکته ابهام آمیز در شاهنامه است که در فیلم نامه به خوبی مورد توجه قرار گرفته است.

 موضوع دیگری که بیضایی یک سؤال بی پاسخ مانده دیگر را با آن پاسخ میدهد ساختن دلیلی برای پذیرش ازدواج دوم سیاوش توسط خود اوست. زیرا همان طور که گفته شد انجام بعضی اعمال توسط سیاوش دور از تصورمان از این شخصیت به نظر میرسد اما در اصل داستان این نکات مورد توجه قرار نگرفته و بعضی مسائل این چنینی در ابهام باقی مانده اند. در شاهنامه سیاوش مدتی بعد از ازدواج با جریره دختر پیران، به پیشنهاد پیران و تأیید افراسیاب با فرنگیس ازدواج میکند. در حالی که فردوسی تنها در یک بیت به شرمساری سیاوش در مقابل پیران که پدر همسرش است اشاره میکند، و بعد از آن این موضوع فراموش میشود. در صورتی که از شخصی چون سیاوش انتظار میرود که دلیل مهم تری برای ازدواج دوم در حالی که یک همسر دارد داشته باشد، ونبود دلیل موجه برای این کار شخصیت سیاوش را زیر سؤال میبرد. اما در فیلم نامه فرار فریور از سیاوش و رفتن وحبس کردن خود درسپید دژ برای همیشه است که سیاوش را برای ازدواج دوم قانع میکند.

 کینه گرسیور نسبت به سیاوش یکی دیگر از موارد ابهام برانگیز است. زیرا با توجه به این که او در شاهنامه جد سیاوش معرفی شده است جای این سؤال را باقی میگذارد که چرا وی چشم به روی این حقیقت که سیاوش نوه اوست بسته است. اما در فیلم نامه بیضایی تغییراتی در این قسمت به داستان وارد کرده است که پاسخی منطقی برای این سؤال است وجای ابهامی باقی نمیگذارد. این مسئله به این شکل در فیلم نامه بیان میشود: «افراسیاب: در کار تو مانده ام گرسیوز که هیچ مردی در ریختن خون فرزند زاده خودچنین پر شتاب نتاخته!» (همان، ص184) وگرسیوز پاسخ میدهد که سیاوش فرزند زاده اش نیست و مادر سیاوش کودکی ایرانی از نیای ورزیگران بوده است که در جنگ پدر و مادر از دست داده وپسر گرسیوز او را بزرگ کرده است. همچنین در جایی دیگر گرسیوز در جواب سیاوش که میگوید تو نیای منی چرا دشمنی میکنی؟میگوید «سیاوش: ننگم باد نیای تو باشم! شاید از من بودی اگر آن کنیزک دهگان زاد،پسرم را دست داده بود! هه دریغ از یک رگ من که در تو بیابند.» (همان، ص213) طی این دیالوگ دلیل فرار مادر سیاوش و بدرفتاری مردی که خوبرخ او را پدر خود میدانست پاکدامنیِ او بیان شده است، و این مورد که چرا کسی در پی او به ایران نیامده در فیلم نامه کاملاً مشخص میشود.

 نکته مهم دیگری که در این بخش به چشم میخورد، توازی وتناسبی است که بین داستان سیاوش و مادرش به وجود می آید زیرا مشخص میشود که مادر سیاوش نیز همچون خود سیاوش به دلیل حفظ پاکدامنیِ خود تن به آوارگی میدهد و پناه به کشوری بیگانه میبرد.

 بخش دیگر در رابطه با شخصیت پردازی سیاوش مربوط به زمانی میشود که گرسیوز برای بار دوم به سیاوشگرد می آید و وانمود میکند که ناراحت است. سیاوش این حال او را که می‌بیند می‌گوید: من اینک همی با تو آیم به راه / کنم جنگ با شاه توران سپاه

 شنیدن این جمله از زبان سیاوشی که به پایبندی به عهد شهرت دارد غیر منطقی است که قصد جنگ با فردی کند که او را همچون پسرنزد خود گرامی میدارد. اما سیاوش بیضایی در همین موقعیت برخورد دیگری دارد و دیالوگ وی در این قسمت به این شکل است: «سیاوش: تو را خانه روفته اند وخانمان برانگیخته اند؟اگر باکسی باید جنگید من تو را سپرم وشمشیرم و پیشمرگ. بفرما با که، تا بجنگم وگر خشم تورانشاه بر توست،یا تو را کمتر از خویش شمرده،بروم خود را به پایش بیافکنم وبه نرمی وخوشدلی چون گیسوی فریگیس این گره را باز کنم.» (همان،ص188) این دیالوگ تفاوت شخصیت سیاوش در دو اثر با هم را به خوبی نشان میدهد و در فیلم نامه از شخصیت سیاوش همان میسازد که مورد انتظار مخاطب است.

 بخش دیگر در شاهنامه وجود دارد و میتواند عنصر مناسبی برای پیشبرد روند داستان باشد اما به آن پرداخته نمیشود، و آن دیوار نگاری ایران و توران در سیاوشگرد است. بیضایی این را نیز دستمایه و بهانه خوبی برای گرسیوز در فیلم نامه میکند که او نزد افراسیاب به سیاوش این تهمت را بزند که سیاوش تنها از ایران نقاشی دیواری تهیه کرده است و خبری از سرداران تورانی در آن دیوار نگاری ها نبوده است و به خوبی از این مورد جزئی نزد افراسیاب دلیلی برای خائن بودن سیاوش میسازد. یکی دیگر از حقه های گرسیوز که در فیلم نامه دستخوش تغییر شده است این است که به سیاوش میگوید تا من نزد تو در سیاوش گرد بودم در پایتخت کسانی برای از بین بردن تو در گوش افراسیاب زمزمه هایی کرده اند که من از آنها بیخبرم، و این بدبینی وحسادت افراسیاب به دلیل این است که تو نزد مردم محبوب هستی وهمه کس تو را دوست دارند. یعنی همان عاملی که باعث حسادت خودگرسیوز به سیاوش شده است را به افراسیاب نسبت میدهد. همچنین در شاهنامه گرسیوز میگوید که اهریمن دل افراسیاب را به تو بدبین کرده است. بیضایی اما در این بخش عاملی که افراسیاب را بدبین کرده است یک عامل زمینی وحقیقی معرفی میکند. همچنین هنگامی که گرسیوز قرار است پیام افراسیاب مبنی بر دعوت سیاوش و فریگیس به پایتخت را به آنها بدهد در فیلم نامه خود را کنار میکشد وگروی زره را مسؤول این کار میکند تا وانمود کند خود در جریان این اتفاقات نیست. این مسئله باعث باورپذیر شدن حرفهایش برای سیاوش و درنهایت باور پذیر شدن قبول این مسئله توسط سیاوش از دید مخاطب میشود. یکی دیگر از بهانه های او که در فیلم نامه اضافه شده این است که گرسیوز از مسئله سفر سیاوش به مکان های دیگر در توران و آباد کردن مناطق دیگر دستمایه ای جدید میسازد و به سیاوش میگوید که افراسیاب تو را از عمد از دوستدارانت از جمله من که نیای تو هستم دور کرده است که علیه وی توطئه نکنیم همچنین فریگیس را به عقد تو درآورد که پیوند خونی با تو برقرار کند وگرنه من نیز دخترانی مناسب تو داشتم. همچنین کاری کرد که تو این بیابان را به سیاوشگرد تبدیل کنی تا به نام تو به زور از مردم باج گرفته و آنها را از تو بیزار کند. در ادامه این بخش فریگیس میگوید که خودش نزد پدر میرود با او حرف میزند وبرای سیاوش پیک میفرستد که اگر افراسیاب قانع شد سیاوش به پایتخت برود، اگر نه به سمت ایران برود که گرسیوز باشنیدن این حرف بارداری فریگیس را بهانه میکند تا خود نزد افراسیاب رفته و این پیغام را ببرد. این نیز دلیل منطقی ای برای رفتن گرسیوز برای بار دوم نزد افراسیاب میشود. همچنین سیاوش در فیلم نامه مانند شاهنامه همه چیز را به عهده گرسیوز نگذاشته و منفعل عمل نمیکند بلکه نامه ای مینویسد و همه چیز را به افراسیاب توضیح میدهد اما گرسیوز در راه آن نامه را آتش میزند وسر وصورت خود را به هم میریزد و به افراسیاب میگوید این نشانه های بی احترامی کردن سیاوش به اوست.

 وضعیت فرنگیس از جمله موارد دیگری است که از چشمان ریزبین بیضایی دور نمانده است. بارداری فرنگیس در روند داستان در شاهنامه چندان تأثیری ندارد این در صورتی است که در فیلم نامه در بخش های مختلف به آن پرداخته میشود. به طورمثال یکی از دلایلی که سیاوش تصمیم میگیرد تنهایی به دیدن افراسیاب برود همین مسئله است در حالی که در شاهنامه دلیل روشنی برای این کار سیاوش وجود ندارد.

 بخش ابهام آمیز دیگر فرار سیاوش به ایران است که در شاهنامه دلیل منطقی برای این کار عنوان نمیشود اما در فیلم نامه بخش هایی نیز در این قسمت برای باور پذیرکردن داستان افزوده شده است و آن این است که سیاوش از خود میپرسد که چرا وقتی بیگناه است باید به ایران فرار کند و دلیل فرار خود به سمت ایران را محافظت از همراهان ایرانی خود وگمراه کردن سپاه افراسیاب معرفی میکند. همچنین در شاهنامه سیاوش از سپاهیانش میخواهد نجنگند تنها به این دلیل که خودش قصد جنگ ندارد. اما درفیلم نامه سیاوش از آنها میخواهد که نجنگند چرا که این جنگ، جنگ سیاوش است نه دیگران و از آنها میخواهد به ایران بازگردند وهمه چیز را تعریف کنند حتی به آنها پرخاش میکند که بازگردند و دوباره به خاطر پیمانی که بسته است میگوید که نمیتواند دست به شمشیر برده و آنها را مجبور به رفتن و نجنگیدن بکند. اما آنها نمی پذیرند و در جنگ کشته میشوند و حتی بعد از کشته شدنشان سیاوش خود را برسر جنازه هایشان میاندازد و مویه میکند. این کار دوباره و چند باره شخصیت پردازی بی نقص بیضایی را برای سیاوش نشان میدهد.

 قسمت جالب توجه و اضافه شده دیگر این است که قبل از کشته شدن سیاوش پیلسم خود را زود نزد پیران در ختن میرساند که برای نجات جان سیاوش خود را برساند و این باعث میشود پیران خیلی زود خود را به افراسیاب برساند اما باز موفق نمیشود او را درباره بیگناهی سیاوش قانع کند وتنها موفق میشود جان فریگیس وفرزندش را نجات دهد. این در حالی است که در شاهنامه پیران بعد از مرگ سیاوش میرسد.

پ) اضافه کردن نام وحضور پررنگ تر افرادی که در شاهنامه حضورکمتری دارند.

 نمونه ها: ابتدای داستان که با شکاررفتن درباریان کاووس شروع میشود در شاهنامه تنها از گیو، گودرز وتوس نام برده شده است اما در این بخش فیلم نامه، بهرام و زنگه شاوران اضافه شده اند که همه از درباریان کاووس هستند. همچنین درهنگام داوری برای درگیریِ توس وگیو که برسر تصاحب خوبرخ انجام میگیرد در شاهنامه نامی از فرد خاصی آورده نشده است. نمونه (میانشان چوآن داوری شددراز میانجی برآمد یکی سرفراز)

 اما در فیلم نامه بیضایی از گودرز به عنوان فردی کاردان وکسی که پیشنهاد بردن می بو را نزد کاووس میدهد نام میبرد.

 بخش بعد مربوط به زمانی میشود که کاووس در شاهنامه نظر سودابه را درباره سیاوش میپرسد که در همین بخش فیلمنامه، کاووس از درباریان یعنی توس وگودرز هم نظر میپرسد که این کار حضور و هویت درباریان کاووس را پررنگ تر میکند.

 قسمت بعد مربوط به زمانی است که در فیلم نامه سیاوش به همراه رستم و دوسپاه به فرمانده ای بهرامِ گودرز و زنگه شاوران به سمت بلخ برای مقابله با تورانیان حرکت میکند. اما درشاهنامه جز رستم اسمی از شخص دیگری که آن زمان سیاوش را همراهی کند آورده نشده است. همچنین سیاوش در فیلمنامه همیشه با شش همراه بی نام است که در شاهنامه حضور ندارند. همچنین در رجوع های مکرری که به ایران در زمان نبود سیاوش میشود نام گیو و توس به عنوان درباریان کاووس که در زمان جنگ در ایران نزد وی هستند و درباره موضوع سیاوش نظر میدهند نام برده شده است.

 همچنین در زمان جنگ در فیلم نامه بارها شاهد مشاوره دادن رستم، زنگه و بهرام به سیاوش هستیم. این در حالی است که در شاهنامه در اکثر مواقع تنها نام سیاوش آورده میشود وتنها تصمیم گیرنده اوست، که با توجه به کم تجربگی سیاوش این امر نامعقول به نظر میرسد.

 مورد دیگر مربوط به زمانی است که افراسیاب خواب میبیند وبعد از آن از پیران مشورت میگیرد و اوست که پیشنهاد صلح میدهد. این در صورتی است که در شاهنامه نامی از فرد مشخصی برده نمیشود و تنها این بیت می آید: «زبان آوری بود بسیار مغز/ کجا برگشادی سخن های نغز» این کار حضور پیران و نقش وی را درفیلم نامه با اهمیت تر جلوه می‌دهد.

 قسمت دیگر دفاع گروگانهای تورانی از سیاوش در مقابل افراسیاب است که در شاهنامه این کار را تنها پیران به عهده دارد. اما با توجه به بزرگواری که سیاوش در حق تورانیان کرده است طبیعی است که دیگر گروگان ها ضامن جان سیاوش باشند. این اتفاق در فیلم نامه به خوبی مد نظر نویسنده بوده است و پیلسم، گرسیوز، بارمان، سپهرم، شیده و شیدورد، همه دیالوگ هایی که در شاهنامه از زبان پیران در دفاع از سیاوش آمده است را میگویند. یعنی همه دیالوگهای پیران بین این افراد تقسیم میشود. همین روند در راه توران نیز تکرار میشود زمانی که پیران و سیاوش با هم درد و دل میکنند. در فیلم نامه دیالوگ های پیران به سیاوش بین شیده، شیدورد، بارمان، سپهرم، لهاک و پیلسم تقسیم شده است زیرا بعد از آزاد کردن آنها توسط سیاوش اکنون دوستدار سیاوش شده اند. این در حالی است که در شاهنامه این کار سیاوش هیچگاه دلیل دوستی تورانیان با وی نمیشود.

 پیلسم برادر پیران شخصی است که تنها در غیاب پیران و در دفاع از سیاوش وارد داستان میشود وتنها جایگزینی برای پیران است نه بیشتر. اما در فیلم نامه از همان ابتدای حضور پیران شاهد حضور پیلسم در کنار وی هستیم. با این روش این سؤال که تاکنون پیسلم برادر پیران به عنوان فردی که اهمیتش در دردبار افراسیاب کمتر از پیران نیست چرا حضور نداشته وکجا بوده است را پاسخ میدهد و به شخصیت وی به عنوان فردی تأثیرگذار در دربار افراسیاب رسمیت میبخشد.

 نکته دیگر قرار دادن دمور وگروی زره به عنوان خواستگاران فریگیس در فیلم نامه است که باعث میشود این افراد که در دشمنی با سیاوش همراه گرسیوز هستند یک دلیل موجه برای کینه خود از سیاوش داشته باشند. زیرا در شاهنامه همه از دوستداران سیاوش هستند که بعد از توطئه گرسیوز همه بدون دلیل و منطق حرفهای گرسیوز را باور کرده و دشمن سیاوش میشوند.

 بخش دیگر اینکه در قسمت های مختلف شاهنامه که فردی به عنوان پیک حضور دارد اما نامی از او نیست در فیلم نامه افراد مشخصی این نقش را به عهده میگیرند، در جایی دمور پیک گرسیوز میشود، در جایی گیو پیک سیاوش میشود و موارد مشابه دیگر.

 شیده ،شیدورد، سپهرم ولهاک از تورانیانی هستند که هنگام لشکرکشی افراسیاب به سیاوشگرد در کنار پیلسم از سیاوش وبی گناهی وی به عنوان شاهدان عینی که سیاوش و رفتار او را در سیاوشگرد دیده اند دفاع میکنند و درستیِ دروغ هایی که گرسیوز به افراسیاب میگوید را انکار میکنند. هچنین جمله هایی که در شاهنامه پیلسم برای دفاع از سیاوش میگوید در این بخش بین همه آنها تقسیم میشود اما همراهی دمور وگروی زره با گرسیوز در این دشمنی، تلاش آنها در دفاع از سیاوش بی نتیجه میماند. این در حالی است که در شاهنامه گویی هیچکس رفتارهای محبت آمیز سیاوش را با گرسیوز ندیده و به یاد ندارد تا در این بخش مدافع سیاوش باشد.

**3) شروط اشخاص در فضای نمایشی برای افراد در فضای خارج از نمایش(مردم روستا) و همراهی مخاطب با شخصیت های نمایشی**

 در بخش های مختلف فیلم نامه بارها شاهد شرط گذاشتن اشخاص نمایشی هنگام انجام کارهای خاص برای افراد تماشاگر هستیم که ماجرای درون آیین را به جهان خارج از آن یعنی جهان واقعی فیلم نامه پیوند میزند که به نوعی شکست دیوار چهارم اتفاق می افتد و مخاطب(درونی) خود جزئی ازنمایش میشود.

 نمونه ها: اولین مورد شرطی است که در زمان رسیدن سیاوش به توران برای مردم روستا گذاشته میشود و آن وقتی است که سیاوش در هنگام کمان کشیدن میگوید: «به تیغ کشیده آفتاب این کمان نکشم مگر این مردمِ دوسوی رود چشم از همچشمی بشویند وبرادری پیشه کنند.» (همان، ص133) که بعد از آن نخشب از مردم میپرسد که چنین میکنند ومردم میگویند که آری همین میکنیم.

 دوم مربوط به زمان ازدواج فریور است که میگوید: «{...} وبا این همه به خدا همسر تو نخواهم شد مگر اینهمه شوی و زن که در این سیاوش خوانی گرد آمده اند دل با یک دیگر یک رویه کنند وبا ما به آن بانوی بی آهو که پشتیبان زنان است نماز برند.» (همان، ص152) که باز با تأیید نخشب تماشاگران میگویند که همین خواهد شد.

 وهمچنین شرط فریگیس هنگام پیوند با سیاوش که میگوید: « این دست من وپیمان! وبا اینهمه به خدا تو را دست ندهم تا این مردمان که به دیدن گرد آمده اند به یک هفته گرسنگان را سیر نکنند.» (همان، ص162) که دوباره با دخالت نخشب و تأیید مردمان برای انجام این کار این بخش به اتمام میرسد.

 شرط بعد مربوط به فرستاده ای میشود که خبر تولد فریبود را می آورد. که میگوید: «{...} مگر نخواهم گفت تا این بینندگان هر یکی فراخور خویش مرا مزد پا دهند.» (همان، ص167) ومردم هر یکی هدایایی به هنگامه سازان میدهند تا برای فرستاده نگه دارند.

 و آخرین شرط مربوط به پیران است زمانی که افراسیاب از او میخواهد دست از ضمانت و اصرار برای نجات جان سیاوش بردارد اما پیران میگوید: « به خدا که نپذیرم تا این مردمان نفرین به مهمان کش نکنند.» (همان، ص225) که این بار تماشاگران بدون درنگ نفرین میکنند.

**4) آزمون لیاقت**

 در بخش هایی از داستان در فیلم نامه آزمون هایی برای اشخاص به خصوص سیاوش در نظر گرفته شده است که طی آن شخصیت وتوانایی افراد بیشتر به چشم می آید و معرف مناسبی برای شخصیتشان میشود.

 اولین نمونه مربوط به آزمونی است که کاووس برای رستم در نظر میگیرد که به وسیله آن رستم را در شناخت سیاوش آزمایش کند. طی آن چند کودک در حال بازی و نزاع را در مقابل او قرار میدهد تا رستم سیاوش را از بینشان شناسایی کند که رستم خیلی زود موفق به شناخت سیاوش میشود و از این آزمون سربلند بیرون می آید.

 آزمون بعد مربوط به زمانی که رستم قصد دارد سیاوش را امتحان کنند تا مطمئن شود زمان رفتن او نزد پدر فرارسیده است یا نه. طی این آزمون که رستم آن را شش خوان مینامد، شش جوان را برای جنگیدن با سیاوش آماده کرده است و سیاوش موفق به شکست هر شش نفرشان میشود وسربلند بیرون می آید. دراین جا توازی دیگری بین رستم با سیاوش پیش می آید زیرا اکنون سیاوش مانند رستم باید خان هایی را پشت سر بگذارد که سربلند بیرون آمدن او از این خان ها توانایی اش را در جنگ آوری در حد رستم نشان میدهد.

 بخش بعد مربوط به زمانی است که سیاوش نزد پدر به پایتخت آمده است. آنجا برای امتحان توانایی های او به پیشنهاد توس آهویی را بسته اند و از سیاوش میخواهند به او تیراندازی کند. اما سیاوش به جای آهو به ریسمانش تیر اندازی کرده و او را رها میکند که باعث تعجب همه و تحسین شخصیت سیاوش توسط درباریان میشود.

 بخش بعد پرسش وپاسخی است که بین گودرز، توس، گیو و بهرام با سیاوش برقرار میشود تا سیاوش را بیازمایند و درباره مسائل مختلف نظر وی را بدانند. در اینجا نیز پاسخ های به جا و زیبای سیاوش شخصیت بی همتای وی را جلوه گر میکند، و بیضایی به جای این که تعریف از شخصیت والای سیاوش را در توضیحات نخشب جای دهد این کار را درقالب پرسش وپاسخ افراد و آزمون هایی که توسط آنها برسرراه او قرار میگیرد انجام میدهد. نمونه دیگر این گونه پرسش وپاسخ ها زمانی است که سیاوش به توران میرسد. این اتفاق توسط درباریان افراسیاب نیز می افتد و باز پاسخ های او نظر همگان را به خود جلب میکند. همچنین چهار جعبه در کنار او قرار میدهند تا سیاوش بگوید در آنها چیست. سیاوش با وجود این که میداند هرچه بگوید هدیه ای به خودش میشود خاک را انتخاب میکند اما در آنها یکی زر، یکی سیم، یکی گوهر ودیگری تاج است واین انتخاب سیاوش دوباره باعث تعجب همگان و علاقه بیشتر افراسیاب به او میشود. زیرا وقتی درباره محتوای جهبه ها به او میگویند این را میگویدکه: «هر که آز از جهان بردارد اینهمه در نگاهش همه خاک است.» (همان، ص137)

**5) اعتراف**

 نکته جالب توجه دیگری که در فیلم نامه با آن مواجه میشویم اعتراف افراد خطاکار داستان از جمله کاووس، افراسیاب و گرسیوز به گناهانشان است که هرکدام به خطاهایی که کرده اند اعتراف میکنند و با این کار بیگناهی سیاوش را تأیید میکند.

 نمونه ها: مدتی بعد از اقامت سیاوش در توران کاووس که اکنون از کرده خود پشیمان است. «کاووس:مرا سرزنش کنید اکنون تنها دریغ و درد مانده است! ما نیک خواهی وی به چشم دل ندیدیم و برمهربانی اش کور شدیم. که از آن این آسودگی و آشتی ماند و اکنون دیر است وهیچ روی پوزش نیست.» (همان، ص162)

 نمونه دیگر این بخش مربوط به گرسیوز میشود که به بیگناهی سیاوش اعتراف میکند وقتی میگوید: «{...} رسید آن دم که بیگناه را خون به یاوه می ریزد و رشک وبددلی، چشم بددلان را کور میکند!{...} کینه به خون باید شست و{...}» (همان، ص186) در این دیالوگی که او به دمور وگروی زره میگوید نشان میدهد که خود بر بیگناهی سیاوش و کینه بیهوده و حرفهای نادرست خود درباره سیاوش آگاهی کامل دارد.

 اعتراف بعد مربوط به افراسیاب است که میگوید: «دروغان افراسیاب ایرانیان را هنوز در یاد است)) (همان،ص103) وهمچنین بعد از مرگ سیاوش و روییدن درخت از خون او به بیگناهی سیاوش پی برده و اعتراف میکند. «افراسیاب:آه گوش جهان را به این کار خدایانه نشاید بست،گیتی همه بر بیگناهی او همزبانند!کجاست نیزه های ایرانی؟که اسب و تخت و افراسیاب از زمین بردارند؟که با سیاوش دوستی نیز از این جهان برخاست!» (همان، ص228)

**6) زمان**

 بخش دیگر تغییرات در فیلم نامه به زمان بعضی رویدادها بازمیگردد. رویدادهایی که در شاهنامه در زمان های متفاوت از هم اتفاق افتاده اند اما در فیلم نامه بیضایی آنها را به طور همزمان و موازی با هم قرار داده است.

 نمونه ها: همزمانی اتفاقاتی که در حرمسرای کاووس بین سودابه و سیاوش میگذرد با حمله افراسیاب به شهرهای ایران یکی از این نمونه هاست که به موازات هم در حال وقوع است. به این شکل که بعد از رسیدن سیاوش به پایتخت نزد کاووس نامه ای به کاووس میرسد مبنی بر این که افراسیاب به همراه گرسیوز قصد حمله به ایران را کرده اند. با این رسیدن نامه داستان همزمان دارای دو بحران میشود. بنابراین رفتن سیاوش به جنگ قابل پیش بینی شده و حتی سیاوش شرط میگذارد که اگر از آتش به سلامت بیرون آمد کاووس علاوه بر بخشیدن سودابه اجازه بدهد که او به جنگ برود. اما در شاهنامه مدتی بعد از تمام شدن ماجرای سودابه وسربلند بیرون آمدن سیاوش از آزمون آتش ماجرای حمله تورانیان به داستان اضافه میشود وتا قبل از آن هیچ اثری از جنگ نیست. گویی به طور اتفاقی داستان دیگری در زندگی سیاوش پیش می آید که ارتباطی با حوادثی که بر او گذشته ندارد. اما وقوع تصادف بدون ارتباط با آنچه از اول در متن نمایشی در حال وقوع بوده است تا به دنبال آن ناگهان سرنوشت شخص نمایشی اینگونه وارد مسیر تازه ای بشود و راه نجاتی برای او بشود (نجات یافتن سیاوش از دسیسه های سودابه) برای هر متن نمایشی یک نقص محسوب میشود. بنابراین بیضایی باهنرمندی تمام، داستان نمایش را از افتادن در چنین چاله ای نجات میدهد و درعین حال زمان را برای اجرای متن نمایشی به طوری که هر دو رویداد را بدون کمبود زمان نمایشی در آن جای بدهد مدیریت میکند.

 دومین مورد مسئله ازدواج سیاوش است که در شاهنامه مدتی بعد از اقامت سیاوش در توران اتفاق می افتد و هنگامی که پیران حال پریشان سیاوش را میبیند به او پیشنهاد میدهد که برای خود همسری از بین دختران حرمسرا انتخاب کند تا درد دلتنگی را فراموش کند اما در فیلم نامه بلافاصله بعد از ورود سیاوش به توران شاهد حضور فریور وفریگیس هستیم ومسئله ازدواج سیاوش با پیشنهاد افراسیاب مطرح میشود که بعد ازآن سیاوش با فریور و سپس با فریگیس ازدواج میکند.

 بخش بعد زمان کشتن سیاوش در شاهنامه است که افراسیاب بر فریگیس دل میسوزاند و او را زندانی میکند و بعد از قتل سیاوش دستور به زدن فرنگیس وکشتن فرزندش میدهد. اما در فیلم نامه افراسیاب در زمانِ قتل سیاوش این دستور را میدهد و به زمانی دیگر موکول نمیکند.

 همچنین در شاهنامه سیاوش درد و دل هایش را زمانی که به همراه پیران درراه توران هستند به او میگوید. اما در فیلم نامه نه در راه توران بلکه بعد از رسیدن آنها به توران و زمان حضورش در آن کشور اتفاق میافتد. زیرا در فیلم نامه بلافاصله بعد از تصمیم سیاوش برای رفتن به توران، او به آنجا میرسد و زمانی برای در راه بودن سیاوش اختصاص داده نمیشود.

 مورد دیگر این که مابقی حوادثِ بعد از مرگ سیاوش از زبان سیاوش و از بین انگشتان او شنیده و دیده میشود به طوری که همزمان هر آنچه سیاوش از آینده میگوید به شکل عمل نمایشی و توسط بازیگران اجرا میشود اما بدون دیالوگ. این گونه حوادث به شکل یک خیال از پیش چشم مخاطب میگذرد و این روش، روش به جا و مناسبی برای نشان دادن خیالی بودن آنهاست. به این طریق بیضایی تا پایان داستان سیاوش و انتقام خون او را نه به طور مفصل بلکه رویا گونه در فیلم نامه جا میدهد.

 در پایان قسمتی از داستان یعنی بعد از ازدواج با فرنگیس تا ساختن سیاوشگرد با دخالت نخشب در نقش راوی و بدون عمل نمایشی بیان میشود. اما در این بخش اشاره ای به گنگ دژ در فیلم نامه نمیشود. همان طور که گفته شد به نظر میرسد بیضایی با این ترفند سعی کرده است با توجه به وقت محدودی که در فیلم نامه دارد همه حوادث داستان سیاوش را در آن بگنجاند و در این کار موفق بوده است و ادامه داستان سیاوش را هرچند رویا گونه، به طور تمام وکمال اما با توجه به کمبود زمان، در فیلم نامه میگنجاند.

**7) اسطوره وآیین**

 سیاوش خوانی اثر بیضایی است،نویسنده ای که در اکثر یا تمامی آثار خود ردپایی از اساطیر وکهن الگوهای ایران وجهان به جا گذاشته است. شاهنامه نیز یکی از شاهکارهای ادبی است که تماماً از داستان ها و افسانه های زمان فردوسی وام گرفته وبه همت این ادیب وحکیم سخن به صورت نظم در آمده است. بنابراین رجوع این نوسنده دوستدار اسطوره به شاهنامه وبهره گیری از عناصر بی شمار اسطوره ای برای خلق آثارش امری طبیعی است. به خصوص اسطوره سیاوش که ابتدا در اوستا آمده و سپس فردوسی در شاهنامه شکل حماسی آن را آورده است و از هزاره های قبل از میلاد در آسیای میانه و فرارود آیین هایی برای بزرگداشت وی برپا میشده است.

 نام این فیلم نامه سیاوش خوانی است که نام همان آیین سوگ برای سیاوش است. و در واقع یک نوع اجرای غیر زنده این آیین به شمار می آید. «آیین های سوگ سیاوش چند ویژگی عمده داشته اند:

1) دسته روی وسوگواری گروهی.

2) ساختن شبیه قهرمان.

3) خواندن سرود های شاد و سوگ سرود به دو گونه:کین سیاوش وگریستن مغان.

4) اعطای قربانی (خروس سفید)

(باز جست آیین های سیاوشی،1386، ص2)

 آگاهی و استفاده بیضایی از تمامی این موارد در فیلم نامه اش به خوبی چشم میخورد. درادامه هرکدام از این موارد با ذکر نمونه بیان خواهد شد.

 1) دسته روی وسوگواری گروهی: در فیلم نامه بیضایی حضور وهمراهی جمعیت روستا هنگام برگزاری آیین و مشارکت آنها درلحظات بحرانی وغمگین داستان و همچنین شادمانی همگانی در لحظات تولد یا ازدواج در داستان یادآور این ویژگی در آیین است.

 2) ساختن شبیه قهرمان: در فیلم نامه نیز این اتفاق رخ میدهد و برای تعیین فردی که قرار است سیاوش را بازی کند آزمون های مختلفی با محوریت بحران هایی که سیاوش در شاهنامه از سر میگذراند مانند آتش،هوس و جنگ آوری، از طرف نخشب در نظر گرفته شده است وحتی در جایی از فیلم نامه گرسیوز کاغذ(نسخه) دردی (نقش خوان سیاوش) را میرباید با این حال دردی بدون وقفه و فراموشی همه دیالوگ های سیاوش را به خاطر دارد وحتی دیالوگ های بهتری را از زبان سیاوش میگوید که تعجب همگان را بر می انگیزد گویی خود سیاوش است که در دردی زنده میشود.

 3) خواندن سوگ سرود با دو مضمون یکی کین سیاوش ودیگری گریستن مغان و همچنین خواندن سرود های شاد: این ویژگی نیز در سیاوش خوانی دیده میشود. زنان تماشاگر هنگام عروسی مادر سیاوش و بعد از آن سودابه با کاووس و همچنین تولد سیاوش سرودهایی میخوانند وشادمانی میکنند. سوگ سرودهایشان را نیز هنگام مرگ مادر سیاوش وخود سیاوش میخوانند، مویه میکنند و بر سر و صورت می زنند. همچنین در آیین ها سوگ سرودها در وصف قامت ،سیما ،مردانگی و توانایی های فرد فوت شده خوانده میشود که همانطور که گفته شد در فیلم نامه بارها در وصف کمالات سیاوش از ابتدا تا آخر داستان سرود هایی آمده است که توسط تماشاگران خوانده میشود.

 4) اعطای خروس سفید به عنوان قربانی: در فیلم نامه قربانی که برای این آیین در نظر گرفته شده است همان خروس سفید است.

 از جمله رسومات دیگر آیین ها که تأثیر آن را در فیلمنامه میبینیم شامل آزمون های لیاقتی میشود که بارها وبارها در فیلم نامه استفاده شده است. این مورد همچنین یاد آور جشنی است که در آغاز قرن هفت میلادی برگزار میشده است. «در این جشن برای انتخاب شاه یک روزه در آغاز سال نو مسابقه تیر اندازی روی اسب یا چیزی شبیه به این برگزار میشده و پیروزِ این آزمون برای یک روز شاه میشده است.» (بازجست آیینهای سیاوشی، 1386)

 بخش دیگر در مورد این آیین ها مربوط به زمان آن است که در ابتدای تابستان وهنگام برداشت محصول بوده است. (همان،1386) در فیلم نامه نیز این آیین توسط مردم روستا در زمان برداشت محصول است که انجام میشود اما آغاز سال نیز است زیرا نخشب دربخشی این دیالوگ را میگوید که:(سال نو کنیم) که بیان کننده این موضوع است.

 علاوه بر بهره گیری از این آیین ها عناصر دیگری در فیلم نامه سیاوش خوانی اضافه شده است که یاد آور نمایش تعزیه و واقعه کربلا است. یکی بستن آب وتشنه لب شهید شدن امام حسین(ع) ویارانش است که در فیلم نامه افراسیاب آب بر سیاوش بسته است و او را تشنه لب سر میبرد. این در صورتی است که در شاهنامه هیچ اشاره ای به تشنه لب کشته شدن سیاوش وحتی موضوع آب نشده است.

 دیگری اجرا در فضای باز و حضور تماشاگران بر بام ها، ایوان ها، اطراف و برسر دیوار در فیلم نامه است که یادآور تعزیه هایی است که در هوای آزاد بوده و مردم همه بر پشت بام ها پشت پنجره ها واطراف جمع میشده اند.(نمایش در ایران،1392)

 بخش دیگر که در فیلم نامه یاد آور مظلوم خوانی خاندان امام حسین(ع) در تعزیه است مونولوگ هایی است که زنان و سیاوش در فیلم نامه به صورت غم نامه بیان میکنند و نسبت به ظلم هایی که به آنان شده است گاهی اعتراض وگاهی درد ودل میکنند.

 قسمت دیگر تاثیر بیضایی از تعزیه های دوره است که خود شکل تکمیل شده دسته هایی است که با حمل شبیه ها ونشانه های واقعی به همراه یک نقال دهه اول محرم را دفیله وار از پیش چشم مردم میگذرانده اند.( همان، 1392) این روش اجرا را بیضایی به خوبی با بخشی از شاهنامه تلفیق کرده و توانسته با این روش داستان سیاوش را تا زمان بزرگسالی کیخسرو در فیلم نامه به طور کامل پیش ببرد. زیرا همان طور که بیان شد در فیلم نامه حوادثی که بعد از تولد کیخسرو درشاهنامه می افتد را سیاوش برای فریگیس تعریف میکند که همزمان با تعریف کردن سیاوش رویداد ها سریع و بدون دیالوگ در یک جایگاه دیگر که به اصطلاح ایران، سپید دژ و زابلستان است توسط بازیگران بازی میشود و نه تنها سرعت اجرا را بالا میبرد ومتناسب با زمان فیلم نامه میکند بلکه همه داستان را تا آخر در فیلم نامه میگنجاند و مخاطب را با همه ماجرای سیاوش آشنا میکند این در حالی است که اجرای آیین و به دنبال آن فیلم نامه با مرگ سیاوش به اتمام میرسد.

 قسمت دیگر برکتی است که به دلیل برگزاری آیین سیاوش خوانی در فیلم نامه باعث صلح بین مردمان دو طرف رود میشود که در اجراهای تعزیه نیز سایر اقلیت های مذهبی ومردم از طبقات مختلف اجتماعی بدون اختلاف با هم به تماشای تعزیه ها میرفتند ومسئله مذهب واختلاف طبقاتی مطرح نبوده است.

 تغییر مکان وزمان صحنه های نمایش بدون وقفه از ایران به توران وبالعکس وهمچنین به زابلستان وسپید دژ از همان سبک تغییرصحنه ها در تعزیه وام گرفته شده است.

 بخش دیگر آگاهی اشخاصی مثل افراسیاب و گرسیوز از بد ذاتی خودشان در فیلم نامه است که به گناهان خود اعتراف میکنند وآگاه به این موضوع هستند و این یاد آور آگاهی اشقیا نسبت به شقی خود ومعصوم بودن خاندان پیامبر در تعزیه است. « شبیه خوانان تعزیه چون ماننده خوانان آیین سیاوش خوانی از رزیلت وشقاوت و مظلومیت و برحق بودن شخصیت هایی که نقش آنان را به عهده گرفته اند، آگاه هستند. به همین سبب اشقیا هنگام ورود به صحنه نام حقیقی خود را با صدای بلند اعلام میکنند وبا لعنت ونفرین بر آنها بین خود و آنان فاصله می اندازند.» (آیین سیاوش خوانی جشن بیداری طبیعت، 1378، ص4)

 از بین دو انگشت دیدنِ آینده توسط سیاوش نیز اتفاقی است که یاد آور مجلس درویش بیابانی است که حضرت موسی از بین دو انگشت دست راست خود واقعه کربلا را به وی نشان میدهد.

 بخش بعدی در فیلم نامه جایگاه نخشب به عنوان کارگردان آن آیین است که مانند کارگردان تعزیه گاهی اول نمایش یا در حین نمایش تفسیر کوتاه یا خلاصه ای از واقعه را تعریف میکند یا با معلق کردن نمایش صحبت کوتاهی با مردم میکند و آنها را به همدردی ویا عبرت گرفتن دعوت میکند و بخش پایانی تعزیه نیز مانند معین البکا که روی سکو میرود، دعا میخواند، برای همه طلب بخشایش میکند و وعده میدهد که در آخرت امام شفاعت آنها را خواهد کرد برای مردم روستا طلب آمرزش گناهانشان رامیکند.

 بخش بعد استفاده از شمع و پیه سوز در تکیه ها هنگام برگزاری تعزیه است. در فیلم نامه نیز از شمع وپیه سوز به عنوان ابزار های صحنه استفاده شده است.

 مورد دیگردرباره پیشخوانی در تعزیه است که همه شبیه های تعزیه با هم نوحه خوانی کوتاهی قبل از شروع تعزیه در تکیه ها از جمله تکیه دولت میکردند. بیضایی از این روش برای قرار دادن مقدمه ای مانند مقدمه فردوسی در شاهنامه به صورت همین پیشخوانی از زبان نخشب، هنگامه سازان و مردمان ده استفاده کرده است که موضوع آنها همان مباحث فردوسی یعنی سپاس خدا، پند واندرز و دعوت به درست کاری به اضافه ستایش کردن سیاوش، مرور اخلاقیات وی وهمچنین معرفی مکان نمایش به تماشاگران و همچنین نواختن موسیقی از جمله کرنا است که بعد از قطع شدنش بازیگران شروع به بازی و بیان دیالوگ میکنند که در شروع آیین سیاوش خوانی در فیلم نامه هم این اتفاق میافتد و بعد از پایان موسیقی نمایش شروع میشود.

 بخش دیگر لباس ملائکه در تعزیه است که برای نشان دادن جنبه روحانی ونامرئی بودن خود پارچه ای توری سفید یا گلبهی یا آبی به صورت می اندازند در فیلم نامه برای نشان دادن می بو به عنوان روح از این ترفند استفاده میشود.

 قسمت دیگر که از ویژگی های تعزیه وآیین های پیشین سیاوش خوانی است شب زنده داری بعد از مرگ قهرمان است. در فیلم نامه طبق دیالوگی از نخشب که میگوید: (فردا شب زنده میکنیم) همین اتفاق می افتد.

**نتیجه گیری**

 طبق آنچه در مقاله فوق بیان شد هدف از جمع آوری این مقاله این نیست که منطقی یا موجه بودن یا نبودن برخی رخدادها در شاهنامه را زیرسوال ببرد که کاری است بیهوده. بلکه توانایی ،تلاش ودقت نویسنده فیلم نامه برای هرچه نمایشی تر کردن حماسه سیاوش مطرح است. چرا که فردوسی در شاهنامه آنچه از داستان های کهن که شنیده وخوانده را به صورت بیان تاریخی به شکل حماسی در شاهنامه به نظم در آورده است،وآنچه وی شنیده وخوانده اسطوره وافسانه موجود در جامعه بوده است و عجیب وغیر ملموس بودن حوادث در افسانه ها امری طبیعی است. اما به قول بیضای نمایش نمایش است وشخصیت وروابط علت ومعلولی بین اجزای متن میطلبد.

 **فهرست منابع**

اعتمادی، محمد جواد.(1386)، ماهنامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی وادبی. شماره60-61، نگاهی کوتاه به زندگی بهرام بیضایی

بابایی درزی، آزاده. (1392)، زن وزیبایی در بخش پهلوانی شاهنامه

بیضایی، بهرام؛ امجد،حمید.(1386)، سیاوش خوانی: از جهان پاکان در پی اصل گمشده

*بیضایی،بهرام. (1395)، سیاوش خوانی:برای فیلم و اجرای زنده، تهران: روشنگران ومطالعات زنان*

*بیضایی، بهرام.(1392)، نمایش در ایران، تهران: روشنگران ومطالعات زنان*

پایور، جعفر. (1378)، آیین سیاوش خوانی:جشن بیداری طبیعت

*فردوسی، ابوالقاسم. (1381)، شاهنامه فردوسی براساس نسخه مشهور به چاپ مسکو، نشرعلم*

محبی، زهرا. (1391)، تبارشناسی مفهوم زن در آثار شاخص منثور فارسی در دهه اول ودوم قرن چهاردهم

نعمت طاووسی، مریم. (1386)، بازجست آیین های سیاوشی

وهابی دریاکناری، رقیه؛ حسینی، مریم (1369)، انواع بازنویسی وبازآفرینی های بهرام بیضایی از داستان های کهن

مستند گزارشی از مجموعه ریشه.کاری از احمد نیک آذر با موضوع بهرام بیضایی.